

دور زبانی دیگر

در قرن چهارم پیش از میلاد، ارسطو شالوده دستور زبانی را نهاد که بعداً به وسیله یونانیان دیگر، گسترش یافت و از طریق رومیان در غرب اروپا رواج یافت و الگوی دستور نویسی برای زبانهای آن سامان قرار گرفت؛ به طوری که امروز پس از گذشت بیست و چند قرن، هنوز اصول و تقسیمات آن، همراه با ترجمه لاتینی اصطلاحات آن در بیشتر مدارس مغرب زمین آموخته می شود.^۱

در قرن هفدهم، مسائل فلسفی و زبان به هم در آمیخت و پرسشهایی درباره منشأ و ماهیت زبان مطرح شد. عده ای از فلاسفه، زبان را انعکاس اندیشه انسان دانستند و مقولات دستوری آن را بازتاب فعالیت ذهن و خرد انسان پنداشتند و چنین استدلال کردند که چون شالوده خرد انسان، همگانی است، پس باید مقولات زبان نیز شالوده ای عقلانی و همگانی داشته باشد.^۲

ماجرای زبان در جهان غرب ادامه یافت تا متفکرانی مانند هبملت، سوسور و چامسکی پیدا شدند و با رویکردی عملی تر پژوهشهای زبانی را به قلمروهای تازه تری کشاندند.

اما حکایت زبان فارسی در ایران و چگونگی برخورد صاحب نظران با آن، ماجرای است دیگر که اشاره ای گذرا به آن، خالی از فایده نخواهد بود.

در ایران آن قدر که به جنبه های هنری زبان در قالب شعر و حتی نثر توجه شده، به خود زبان و دستور و قواعد آن توجه نشده است. این سخن به معنای نادیده گرفتن کارهای ارزشمند شاعران و نویسندگان و پاسداری آنان از زبان و ادب فارسی نیست؛ بلکه بدین معناست که به دلایل مختلف از جمله احساس بی نیازی از آموزش و فراگیری اسمی زبان از یک طرف و نفوذ و رونق زبان عربی از طرف دیگر و نیز روشن نبودن مرز میان زبان و ادبیات، به زبان فارسی و تدوین علمی قواعد آن، کمتر توجه شده است. البته کارهایی هم در این زمینه صورت گرفته که اهم آنها بدین قرار است:^۳

پاره ای مباحث دستوری در لابه لای کتاب **المعجم فی معاییر اشعار المعجم** از شمس قیس رازی در قرن هفتم، مباحثی در خلال برخی فرهنگها از جمله **برهان قاطع**، **فرهنگ رشیدی**، **فرهنگ شعوری**، **انجمن آرای ناصری** و نوشتن کتابهای مستقل دستوری مانند:

۱- قواعد صرف و نحو زبان فارسی از عبدالکریم ایروانی (۱۲۶۳):

۲- صرف و نحو فارسی از حاج محمد کریم خان (۱۲۷۵)؛ ۳- **تنبیه الصبیان** از محمدحسین انصاری (۱۲۹۸)؛ ۴- **دستور سخن** از حاج میرزا حبیب اصفهانی (اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم)؛ ۵- **زبان آموز پارسی** از میرزا علی اکبر خان ناظم الاطبا (۱۳۰۳)؛ ۶- **دستور زبان فارسی** از غلامحسین کاشف (۱۲۶۵)؛ ۷- **دستور زبان** از عبدالعظیم خان قریب ۸- **دستور پنج استاد** از پنج استاد فرهیخته و نامدار که به علت شهرت کتاب از ذکر اسامی مؤلفان آن می گذریم. ناگفته نماند که سیر دستور نویسی درباره زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان نیز حکایتی است دیگر که جای پرداختن به آن در اینجا نیست.^۴

در اینکه تلاش و کوشش گذشتگان در دستور نویسی برای زبان فارسی، ارزشمند و درخور تقدیر است، بر کسی پوشیده نیست؛ اما کارهای صورت گرفته از طرف آنان، بی اشکال هم نیست. به نظر بنده، عمده ترین اشکال وارد بر دستورهایی که در داخل و خارج از ایران برای زبان فارسی نوشته اند، در سه محور زیر خلاصه می شود:

۱- توجه شدید به زبان و قواعد عربی ۲- غیر علمی و غیر منطقی بودن برخی از مباحث آنها ۳- توجه کردن به ادبیات بیش از زبان. با این مقدمه که هم نوشتن آن توجیه پذیر است و هم ننوشتنش به اصل مطلب خللی وارد نمی آورد، به بحث اصلی خود، یعنی بررسی یکی از دستورهایی می پردازیم که دو سال پیش چاپ و راهی بازار کتاب شده است.

دستور زبان فارسی (۱)، نوشته دکتر تقی وحیدیان کامیار و غلامرضا عمرانی که بخش نخست آن به همت انتشارات «سمت» در پاییز ۱۳۷۹ چاپ شده و در زمستان ۱۳۸۰ دوباره از طرف همین انتشاراتی در ۱۲۷ صفحه و با قیمت مناسب چهارصد تومان به چاپ رسیده است، در حقیقت دیواری است کشیده شده میان دو رودخانه سنت و نوآوری که بی تردید عبور از این دیوار برای برخی می تواند شوق انگیز و تماشایی باشد و برای بعضی سرگیجه آور؛ و البته سرگیجه آور بودن آن نیز بیشتر به ذائقه های عادت پسند آن دسته از عابران برمی گردد که با غذاهای تازه، سازگاری ندارند.

به هر حال این دستور، در میان دستورهایی که تاکنون درباره زبان فارسی نوشته شده است از یک طرف دارای مزیتهایی است و از طرفی دیگر نیز کمبودها و اشکالهایی در آن دیده می شود که در



۶- در این دستور برخلاف دستورهای دیگر، راه شناخت و معرفی فعلهای مرکب از غیر مرکب در گسترش پذیر بودن یا نبودن جزء پیش از فعل دیده شده است و اینکه همکرد یا فعل عمومی با کلمه پیش از خود، رابطه نحوی نداشته باشد.

منظور از گسترش پذیر بودن این است که بتوان برای جزء پیش از فعل، وابسته‌هایی از قبیل «ی نکره»، «ها»، «تر» یا صفت و مضاف الیه آورد. به عبارتی دیگر هرگاه جزو پیش از فعل، این وابسته‌ها را بپذیرد، گسترش پذیر است و فعل مرکب نیست؛ زیرا دو واژه که با هم ترکیب می‌شوند، جزء نخست آن، گسترش پذیر نیست، مثلاً واژه «کار» در جمله «او کار کرد» گسترش پذیر است و فعل مرکب نیست، ولی واژه «دست» در جمله «سعادت به من دست داد» گسترش پذیر نیست و فعل مرکب است. یعنی نمی‌توان گفت: سعادت به من دستی داد؛... دست زیاد داد؛... منظور از اینکه فعل عمومی با کلمه پیش از خود رابطه نحوی نداشته باشد نیز این است که کلمه همراه فعل، مفعول، مسند و... نباشد.^۵

۷- در این دستور، آنچه را در برخی دستورهای معاصر، تمییز گرفته‌اند، مسند می‌داند. مثلاً در جمله «اهل محل به او پهلوان می‌گفتند»، پهلوان را مسند به حساب می‌آورد.

۸- همان گونه که پیش از این نیز گفته شد، چهارچوب اصلی این دستور براساس ساختار گرای و پرهیز از معنی اندیشی است؛ بر همین اساس نیز، راه شناخت مفعول را، تنها از طریق نشانه «را» می‌داند که به صورت بالقوه یا بالفعل بعد از مفعول می‌آید. یعنی در جمله‌هایی مانند «علی غذا خورد» و «علی غذا را خورد» که در اولی نشانه «را» به صورت بالقوه و در دومی به صورت بالفعل وجود دارد، «غذا» مفعول است؛ و در جمله‌ای مانند «مادر کودک را غذا داد» که در واقع دو مفعولی است، هر چند «را» در معنی و براساس نثر سنتی، قابل تأویل به حرف اضافه «به» تواند بود و «کودک» هم در مفهوم متمم، «را» را نشانه مفعول و «کودک» را مفعول می‌داند.

۹- از دیگر اختلافهای قابل توجه در این کتاب با دستورهای دیگر، بحث درباره فعلهای گذرا و ناگذر (متعدی و لازم) است. در دستورهای دیگر، معمولاً فعل گذرا به این صورت تعریف و شناخته می‌شود که علاوه بر فاعل، به مفعول نیز نیازمند است. در حالی که در این دستور، فعل گذرا، علاوه بر نهاد، به اجزای دیگری مانند مفعول، متمم و مسند نیز نیاز دارد.

اینجا سعی خواهیم کرد به دور از هر گونه جانبداری سلیقه‌ای و شخصی آنها را در دو محور «مزینها» و «کاستیها» نشان دهیم.

الف - مزینها: به نظر بنده مزینهای عمده این دستور را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- این دستور، پلی است به نسبت متعادل میان سنت و نوآوری به دور از هرگونه تعصب و افراط و تفریط در به کاربردن اصطلاحات سنتی و زبان شناسی جدید. به عبارتی دیگر، این دستور، حرکتی است بین نظریه ساختاری از یک طرف و قواعد سنتی از طرف دیگر.

۲- همان گونه که در مقدمه کتاب نیز آمده است، مؤلفان محترم در موارد فراوانی برخلاف دیگر دستورها، از تعریفهای معنایی دوری گزیده‌اند و محورهای مورد نظر خود را به شیوه ساختارگرایی تبیین کرده و توضیح داده‌اند.

۳- میزان سنجه‌های دستوری کتاب، زبان است و نه ادبیات؛ و زبان مورد نظر هم زبان معیار و تحصیلکرده‌ها و شواهد و مثالهای مطرح شده نیز همه از نثر معاصر.

۴- این دستور برخلاف دیگر دستورها، ارکان جمله را حتماً براساس فرمول تغییرناپذیر (نهاد + مفعول + متمم + فعل) نمی‌داند؛ بلکه با توجه به کاربرد واقعی جمله‌ها در زبان، آنها را به دو نوع کلی «جمله‌های عادی» و «جمله‌های بلاغی» تقسیم می‌کند و برای هر کدام نیز مثالهای مناسبی می‌آورد.

۵- این دستور با اکثر دستورهای موجود، تفاوت موردی و قابل تأمل دارد. از جمله اینکه در صفحه ۶۶ وقتی جمله را به دو گونه خبری و پرسشی تقسیم می‌کند، ویژگی هر کدام را در آهنگ مخصوص به آن می‌داند، آنگاه می‌گوید: جمله خبری دارای آهنگ «افتان» است و جمله پرسشی را نیز با دو آهنگ «خیزان» و «افتان»، می‌شود پرسشی کرد. البته بگذریم از اینکه که تفهیم این مبحث، قدری ظریف و پرسش برانگیز نیز هست.

ب. کاستیها: مزینهای کتاب را به صورت کلی و در نه مورد برشمردیم و اینک به کاستیها و اشکالهای آن می پردازیم:

در صفحه ۸ کتاب، زیر عنوان «جمله چیست؟» آمده است که: «جمله به واحدی از زبان گفته می شود که از یک یا چند گروه ساخته شده باشد و به دو قسمت نهاد و گزاره بخش پذیر باشد» و در ادامه آن در صفحه ۹ بعد از یک جدول مثالی، گفته شده است: «جمله در ساختمان واحد بزرگ تر زبان یعنی جمله مستقل به کار می رود» و بعد از آن نیز جمله مستقل تعریف شده است.

با توجه به آنچه گذشت، بهتر نبود، ابتدا در صورت امکان برای جمله، تعریفی به دست می دادند که هم جمله های مستقل و هم غیر مستقل (ناقص و کامل) را دربر می گرفت و بعد انواع جمله را توضیح می دادند تا خواننده با عبارت یا تعریفی مانند «جمله در ساختمان واحد بزرگ تر زبان یعنی جمله مستقل به کار می رود»، روبه رو و سردرگم نشود؟ زیرا با این تعریف، گویی تعریف صفحه ۸ کتاب، فقط شامل جمله غیر مستقل می شود، در حالی که آن تعریف نیز زیر عنوان «جمله چیست؟» آمده است و منظور از آن هم جمله غیر مستقل نیست، بلکه منظور، مفهوم کلی جمله و کل جمله هاست.

در صفحه ۹ کتاب، زیر عنوان «جمله مستقل چیست؟» گفته شده است: «جمله مستقل، بزرگ ترین واحد سخن است که از یک یا چند جمله ساده درست می شود و خود جزئی از یک واحد بزرگ تر زبانی نیست.» در این مورد جای چند سؤال و اشکال باقی است. نخست اینکه آیا منظور از «بزرگ ترین واحد سخن»، کامل ترین آن است یا چیزی دیگر؟ اگر منظور «کامل ترین» است، قید بزرگ ترین، مبهم است و خدای ناکرده طول جمله را نیز به ذهن برخی متبادر می کند و اگر غیر از این است می بایست توضیح می دادند. از طرفی دیگر وقتی می گویم: «جمله مستقل از یک یا چند جمله ساده درست می شود»، لازم است جمله ساده را نیز توضیح دهیم که این کار صورت نگرفته است.

در صفحه ۵، برای توجیه خود در دوری گزیدن از تعریفهای معنایی، گفته اند اگر در تعریف مفعول بگوییم: «اسمی است که کار بر آن واقع شود»، درست نیست؛ و بعد گفته اند در جمله «او بلافاصله موضوع را فهمید»، «موضوع» مفعول است اما کاری هم صورت نگرفته است، که اولاً بهتر بود می گفتند: کاری بر مفعول واقع نشده است، نه اینکه کاری صورت نگرفته است؛ زیرا کار صورت گرفته است، منتها کار فکری است.

در صفحه ۸، زیر موضوع «گروه چیست؟» آمده است: «گروه به واحدی از زبان گفته می شود که از یک کلمه یا بیشتر ساخته شود و در ساختمان جمله به کار رود». آنگاه با دو مثال به این صورت گروه اسمی و فعلی را نشان داده اند:

همان دو دستگاه ساختمان بزرگ رو به آفتاب

هسته

گروه فعلی: گفت، نمی رو --- د

بنابراین تعریف مؤلفان محترم، گروه، شامل یک کلمه هم می شود؛ منتها منظور آنان از کلمه، کلمه هایی با شرایط خاص است که این نکته را باید توضیح می دادند؛ زیرا برخی خوانندگان و فراگیران، ممکن است بپرسند، مگر فعل «گفت» کلمه نیست که جلو آن علامت نفی گذاشته شده است و از حوزه گروه، بیرون آمده است؟ از اینکه بگذریم، اگر مثالها را نیز در ساختمان جمله به کار می بردند، بهتر بود.

در صفحه ۱۶، درباره «جمله های سه جزئی با مسند» آمده است که: «مسند، گروه اسمی ای است که فعل اسنادی، برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد...» و در مثالها و توضیحا نیز فعلهای اسنادی همان فعلهای مشهور (است، بود، شد، گشت و...) شمرده شده است، در حالی که در صفحه ۲۳ کتاب، در مورد «جمله های چهار جزئی با متمم و مسند» گفته شده است که: «فعل این جمله ها، با فعل «گفتن» (به معنای اطلاق کردن)، ساخته می شوند».

حال با توجه به آنچه گذشت، باید گفت اگر مسند گروه اسمی ای است که فعل اسنادی برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد، آیا «گفتن»، فعل اسنادی است؟ اگر فعل اسنادی نیست چگونه می توان آن را در ساختمان جمله های چهار جزئی که دارای «مسند» نیز هستند، به کار برد؟ به هر حال اگر مؤلفان محترم، از مسند، اراده دیگری دارند، می بایست موضوع را روشن می کردند.

در صفحه ۳۰ می خوانیم که: «میان اسم و متمم آن، گاه فاصله می افتد» آنگاه در ادامه این مثال آمده است که: «پس از این یادآوری اخلاقی، اشاره ای خواهیم کرد به موضوعات دیگر» و بعد از آن نیز بدون فاصله می خوانیم که «میان اسم و متمم آن، گاه فاصله زیاد است و معمولاً نیز متمم پیش از هسته می آید و مثال آن هم چنین آمده است که: «مورخ در تحول تاریخی به نیروهای پنهان در دل اجتماع کمتر توجه داشت.» می بینیم برخلاف آنچه گفته شده است، فاصله میان اسم و متمم در مثال دوم، از فاصله میان اسم و متمم در مثال نخست، اگر کمتر نباشد، بیشتر هم نیست.

در ادامه همین بحث فاصله میان اسم و متمم، بی درنگ می خوانیم: «فضیلت نبرد با دشمن نفس کم از جهاد نیست. در این جمله «نبرد» مضاف الیه (وابسته آن) و با دشمن نفس، متمم مضاف الیه است و اگرچه مضاف الیه، خود قابل حذف است، متمم آن قابل حذف نیست، حذف این مضاف الیه با حذف متمم آن همراه است.»

در اینجا نیز وقتی پیش از آن، سخن از فاصله میان اسم و متمم است، بحث درباره متمم، نیازمند پیش درآمدی کوتاه برای ورود به بحث است؛ ضمن اینکه توضیح نیز خالی از ابهام نیست.

در صفحه ۴۰ انواع فعل مضارع به سه نوع اخباری، مستمر و التزامی تقسیم شده است، در حالی که نوعی دیگر از مضارع یعنی مضارع ساده هم در زبان داریم که ذکری از آن نشده است. به عنوان مثال اگر «می روم» (اخباری)، «دارم می روم» (مستمر) و «بروم» (التزامی) را داریم، «روم» (مضارع ساده) نیز در زبان به ویژه در شعر و نثر معاصر و غیر معاصر، کاربرد دارد؛ پس آوردن آن در ردیف انواع فعل مضارع، ضروری می نماید.

در صفحه ۱۲۴، زیر عنوان «تنازع چیست؟» می خوانیم که: «هر گروه اسمی در جمله بیش از یک نقش نمی گیرد...» و بعد از آن می خوانیم: «اما هر گروه اسمی، می تواند در جمله مرکب یا جمله های معطوف، بیش از یک نقش بگیرد.»

همان گونه که پیش از این نیز به نوعی اشاره کردیم، «جمله»، عنوانی است کلی و شامل جمله های ساده، مرکب و... بنابراین بهتر بود که در سطر نخست این مبحث صفت ساده یا مستقل را برای «جمله» می آوردند، یعنی نوع جمله ای را که گروه اسمی در آن نمی تواند بیش از یک نقش بگیرد، مشخص می کردند. از طرف دیگر هر چند گروه اسمی در جمله های مرکب یا معطوف می تواند بیش از یک نقش بگیرد، اصل بحث نیز محل نزاع و اختلاف است.^۶

در صفحه ۶۶، جمله را به دو گونه خبری و پرسشی، تقسیم کرده اند و آنگاه خبری را دارای «آهنگ افتادن» و پرسشی را دارای «آهنگ خیزان» و «افتان» دانسته اند و بعد در صفحه ۷۰ دوباره اشاره

به نوعی آهنگ دیگر یعنی «آهنگ تعجبی» شده است که چون از قبل به انواع آهنگ در جمله اشاره نشده و فقط به دو نوع آهنگ جمله خبری و پرسشی پرداخته شده است، خالی از اشکال نیست.

بنابراین، بهتر بود که از ابتدا گفته می‌شد: جمله دارای آهنگهای مختلف است و انواع آهنگ جمله نیز از این قرار است....

یکی از کم دقتیهایی که در این کتاب مشاهده می‌شود، و از لحاظ آموزشی محل تأمل و اشکال است، به ترتیب نبودن بسیاری از مثالها در بازگشت به موارد مربوط به خود است و یا نقص و کمبودی است که در مثالها مشاهده می‌شود؛ به تعبیری دیگر شاید بتوان گفت که در موردی ایجاز در توضیح و ابهام در مثال چشمگیر است و در مواردی هم برعکس اطناب در مثال. برای نمونه در صفحه ۷۱ می‌خوانیم که: «تمام صفت‌های اشاره، تعجبی، پرسشی، مبهم به جز «چند، دیگر، همه» می‌توانند پیش از صفت‌های شمارشی بیایند: همین دو نفر، آن دوازده نفر، هر سه نفر، فلان دو نفر». می‌بینیم که موارد مورد بحث، چهار فقره است؛ ولی مثالها، پنج مورد؛ آن هم به صورتی که مثالهای اولی و دومی، برای صفت اشاره و مثالهای سومی و چهارمی هم برای صفت مبهم است و صفت‌های «تعجبی» و «پرسشی» هم به رغم اینکه در صف انتظار بوده‌اند، از سهم خود بی‌نصيب مانده‌اند.

در صفحه ۷۴ (سطر دوم) نیز برای دو مورد، دو مثال ذکر شده است که شواهد آن به ترتیب نیست، بلکه به شیوه لف و نشر مشوش است. در صفحه ۹۸ در معرفی اسم نیز این اشکال مشاهده می‌شود. برای نمونه اطناب یا مثال مکرر برای یک مطلب نیز می‌توان رجوع کرد به صفحه ۷۱، سطر ۱۶ تا ۱۸.

ممکن است احیاناً برخی، این گونه ایرادها را، «مته به خشخاش گذاشتن» و «شوخ مرد را به روی او آوردن» به حساب آورند، ولی بنده بر این باور است که چون کتاب، کتابی آموزشی است، اگر در این موارد نیز نظم و ترتیب بیشتری به کار می‌رفت، بی‌تردید کتاب آموزشی‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌بود.

در صفحه ۸۶، درباره «جمله ربطی توضیحی» آمده است که: «جمله ربطی توضیحی از نظر مرتبه وابسته‌ها، آخرین وابسته است، یعنی معمولاً جز بدل، آن هم به ندرت، وابسته دیگری پس از آن نمی‌آید. ملت سرزنده‌ای که طالب استقلال است، باید همواره از آن پاسداری کند.»

با توجه به اینکه در این عبارت به آمدن بدل بعد از جمله ربطی توضیحی اشاره شده است، مثال مطرح شده بیشتر موهم جمله ربطی توضیحی بدل دار است، در حالی که چنین نیست و بدلی در آن وجود ندارد. بنابراین بهتر بود عبارت به گونه‌ای دیگر بیان و از آن رفع ابهام می‌شد.

به نظر می‌رسد اگر تقسیم بندی نه گانه فعل‌های گذشته (ماضی) که در صفحه ۴۰ آمده است به صورت زیر می‌آمد، امکان درک و حفظ آن منطقی‌تر و هموارتر بود:

ساده، استمراری، مستمر، ساده نقلی، استمراری نقلی، مستمر نقلی، بعید، بعید نقلی، التزامی.

در این کتاب، چند مورد اشکال نگارشی نیز مشاهده می‌شود که

برای اصلاح در چاپ‌های بعدی به آن اشاره می‌شود:

در صفحه ۸۹، زیر ردیف ب آمده است: «اسم مفرد، نشانه‌ای ندارد، جز تعداد محدودی «اسم جمع»، بقیه اسمها، در فارسی مفردند....» که اگر اشتباه مطبعی یا سهواً قلم نباشد، آوردن «محدود» برای مواردی از این دست که بر شمارش و مقدار دلالت دارد مناسب نیست و بهتر است به جای آن «معدود» آورد.

در صفحه ۴، بند ۵ سطر دوم، با عنوانی مستقل آمده است که می‌توانست زیر عنوان بعدی یعنی «روش دستور» بیاید. از طرفی دیگر در همین صفحه زیر عنوان «روش دستور» یک نیمه سطر مستقل آمده است که نه تنها از نظر پاراگراف بندی، نامطلوب است که از لحاظ نگارشی نیز برانزده نیست.

در صفحه‌های مختلف کتاب، شروع پاراگرافها، درست و به هنجار نیست، یعنی برخلاف معمول که باید تورفتگی داشته باشد، بیرون آمدگی دارند. برای نمونه می‌توان به نخستین بند مقدمه در صفحه ۱، آخرین سطر همین صفحه و صفحات ۲ و ۳ و بسیاری دیگر از صفحات اشاره کرد.

در صفحه ۱ سطر ۶ به بعد، واژه‌هایی مانند «دائمی»، «ابتدایی» و برخی دیگر را می‌بینیم که بعضی با علامت «ذ» و بعضی با علامت «ب» نگاشته شده‌اند.

اختلاف در نشانه گذاری، شتاب در چاپ کتاب را می‌رساند. برای نمونه در صفحه ۸، زیر عنوان «گروه چیست؟» جلو گروه اسمی، نشانه (=) و بدون فاصله جلو گروه فعلی، نشانه دو نقطه (:) گذاشته شده است.

در صفحه ۱۰ بعد از پایان مقدمه کتاب، می‌بایست نشانه ۷ نیز، همراه با توضیح مفهومی آن می‌آمد. در ضمن نشانه آخری در صفحه ۱۰ نیز، شماره ترتیب ندارد.

در صفحه ۳۳، سطر ۲۶، به نظر می‌رسد، «هرگز» دوم، اضافی است. در صفحه ۴۰ زیر عنوان (ب) مضارع، سطر سوم به جای «داری می‌روم» باید «دارم می‌روم» چاپ می‌شد.

در صفحه ۲۴، بعد از عنوان «تنازع چیست؟»، در سطر نخست، «نهاد» بایست زیر «باغبان سالخورده» قرار می‌گرفت.

در پایان لازم می‌داند، یک بار دیگر از تلاش مؤلفان محترم که با چاپ این دستور پنجره‌ای تازه به روی دست‌نویسی و دست‌نویسان باز کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری و برای آنها آرزوی توفیق بیشتر را نماید و از خداوند استعفا کند که:

گر غلط کردیم اصلاحش تو کن

مصلحی تو ای تو سلطان سخن

پانوشته‌ها:

۱. باطنی، محمدرضا، نگاهی تازه به دستور زبان، چاپ دوم، انتشارات آگاه، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۰.

۳. برای آگاهی بیشتر از سیر دست‌نویسی در ایران، می‌توان به این منابع مراجعه کرد: سیری در دستور زبان فارسی از همین بانو صنیع و مقاله منتع مرحوم جلال‌الدین همایی در مقدمه لغت‌نامه دهخدا.

۴. برای آگاهی در این زمینه می‌توان به این منابع مراجعه کرد:

دست‌نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان از بانو شفقت جهان ختک و زبان فارسی در شبه قاره هند از دکتر سیدکمال حاج سیدجواد.

۵. برای آگاهی رجوع شود به صفحه ۶۰ کتاب.

۶. ر. ک: نجفی، ابوالحسن، غلط‌نویسیم، چاپ سوم، ص ۲۰۴.

